

علی اصغر سیدآبادی

بابا بزرگ سبیل موکتی

سیدآبادی، علی اصغر، ۱۳۵۰-، سردبیر
بابا بزرگ سبیل موکتی / نوشته‌ی علی اصغر سیدآبادی.
تهران: افق، ۱۳۹۱.

۲۷۲ ص.
رمان نوجوان: ۱۱۵.
9-811-369-978

فیفا
گروه سنی: ج.
داستان‌های کوتاه
داستان‌های تخیلی
۱۳۹۱ ب ۸۹۳ س ۸۰۸/۸۲۰
۲۵۸۸۸۹۰

مرشده

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع

موضوع

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

بابا بزرگ سبیل موکتی

رمان نوجوان / ۱۱۵

نویسنده: علی اصغر سیدآبادی

ویراستار: احمد پورامینی

تصویرگر: علی هاشمی شهرکی

مدیر هنری و طراح جلد: میانوش غریب‌پور

حروف چینه تصحیح و صفحه‌آرایی: آتلیه نشر افق

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۹-۸۱۱-۹

چاپ اول: ۱۳۹۱، ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: خاورمیانه ● چاپ و صحافی: طیف‌نگار، تهران

حقوق چاپ و نشر، انحصاراً برای

مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.

نقل بخش‌هایی از متن با ذکر منبع بلامانع است.

۹۵۰۰ تومان



تهران، ص.ب. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۱۳۳۶۷

www.ofoqco.com

info@ofoqco.com

مقدمه / ۹

فصل اول

مگه سبیل شما نونوایی داره؟ / ۱۴

آقا شما کی سبیل درآوردید؟ / ۱۹

سلام سب کوچولو / ۲۷

فصل دوم

بابابزرگ سبیل پروانه‌ای / ۳۲

پروانه‌ها و گنجشک‌ها روی سبیل‌های بابابزرگ / ۴۱

قدم‌تان روی چشم / ۵۰

سلام گنجشک کوچولو / ۵۸

فصل سوم

در سایه‌ی سبیل‌های بابابزرگ / ۶۴

می‌روم غلغله‌خوامی کنم / ۷۳

نقشی دقیق / ۸۳

فصل چهارم

بابابزرگ سبیل موکتی / ۹۶

آقای سبیل جارویی خوبه؟ / ۱۰۳

سلام آقای استاندار، شما چند نفری؟ / ۱۰۷

فصل پنجم

- من رئیس بزرگ‌ترین سبیل‌های جهانم / ۱۲۰
بچه‌های استاندار چی شدند؟ / ۱۲۶
رئیس‌ها نمی‌خوانند / ۱۳۸

فصل ششم

- سبیل بابابزرگ من آدم نمی‌کشد! / ۱۴۶
هیئت‌مدیره یا میوه‌فروشی؟ / ۱۵۱
مسابقه برای انتخاب هیئت‌مدیره / ۱۵۵
اول روزنامه‌ی آفتابگردان؟ / ۱۵۹
ایده کیسه برای چیه؟ / ۱۶۲
داوری مسابقه / ۱۶۴

فصل هفتم

- هیئت‌مدیره‌ی خل و چل‌ها / ۱۷۴
نافرمانی سبیل‌ها / ۱۸۱
سبیل‌های نگران‌کننده / ۱۸۴
جلسه‌ی محرمانه / ۱۸۹

فصل هشتم

- اعتصاب سبیلی / ۱۹۶

چرا بود اختیار ما به دست چند بچه فاسقل / ۲۰۳

مشاور یعنی جن / ۲۰۷

فصل نهم

اهلی کردن سبیل بابابزرگ / ۲۱۸

خبر مهم / ۲۲۰

یک جلسه‌ی خیلی خیلی مخفیانه / ۲۲۴

مهندس عینک پهن و مهندس شوهر عمه / ۲۳۰

فصل دهم

عکس یادگاری زیر سیلی / ۲۳۶

غول سیلی / ۲۳۸

جنب و جوش در شهر / ۲۴۲

همه چیز آماده است، اما... / ۲۴۷

چه رویایی درس دارید؟ / ۲۵۲

آخرین کوشش‌ها / ۲۵۸

عکس یادگاری / ۲۶۲

مقدمه

این عکس بابابزرگ من است. این هم عکس سیل بابابزرگ من است. سیل بابابزرگم در عکس جا نشده است. بعدش سیل بابابزرگم در این صفحه هم جا نشده است. بعدش این صفحه را ورق بزنید. بعدش بقیه‌ی



سبیل بابا بزرگم را ببینید!

من در این داستان همه چیز را نوشته‌ام. اولش خاله شهرزاد گفت بنویس.
من گفتم: «من نوشتن بلد نیستم. چه جوری باید بنویسم؟» خاله گفت:



«همین جوری که می‌خواهی یک چیزی را برای بقیه تعریف کنی!»
اگر می‌خواهید بدانید خاله کیست، باید صبر کنید. داستان را که بخوانید
خاله خودش می‌آید توی داستان. من فقط چیزهایی را نوشتم که درباره‌ی
سبیل بابا بزرگ است. یک جاهایی را دلم نمی‌خواست بنویسم. خاله شهرزاد
گفت: «نویسی بهر است.»

من هم نوشتم.
بعدش خاله شهرزاد گفت: «این‌ها را ننویس که کسی نمی‌فهمد ما
چه کار کرده‌ایم.»

اگر می‌خواهید بدانید کجا را می‌گویم، کتاب را بخوانید تا برسید به
"هیئت‌مدیره‌ی خل و چل‌ها". یک چیزهایی را هم توی دلم نگه داشته‌ام.
به بابا بزرگ قول دادم که توی دلم نگه دارم. اولش این جوری بود که توی



مدرسه به من گفتند امروز برو خانهای بابابزرگت. من هم رفتم.
مامان بزرگ گفت: «بابا و مامان رفته‌اند مسافرت.» بعد از آن من هر
روز از مدرسه به خانهای مامان بزرگ و بابابزرگ رفتم. هر روز از خانهای
آن‌ها به مدرسه رفتم. به بابابزرگ و مامان بزرگ قول دادم که دلم تنگ
نشود. می‌دلم به قولم گوش نکرد. من هر وقت دلم تنگ شد، به بابابزرگ
و مامان بزرگ نگفتم. فقط چندبار گفتم. خاله هم گفت: «این‌جا ننویسی
بهتر است!» من هم این‌جا این چیزها را ننوشتم. بعدش فقط چندبارش را
نوشتم. بیش‌تر دریازهای سییل بابابزرگ نوشتم. اصلاً خودتان بخوانید و
بینید چی‌ها را ننوشتم.